

تأثیر نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین بر فلسفه لیوتار

دکتر محسن قمی*

چکیده

گذار از شرایط مدرنیسم به وضعیت پسامدرنیسم موضوعی است که امروزه توجه زیادی را به خود جلب نموده است. این نوشتار می‌کوشد تا ضمن ارائه تعریفی از پسامدرنیسم این نکته را روشن سازد که این مکتب نگرش جدیدی در تقابل با مدرنیسم نیست بلکه نتیجه طبیعی و آرایه‌عربان آن است. پسامدرنیسم تلاش می‌کند تا بحران‌های مدرنیسم را به تصویر کشد اما هیچ طرح بدیلی را مطرح نمی‌کند.

واژه‌های کلیدی: ۱- ویتگنشتاین ۲- لیوتار ۳- پسامدرنیسم ۴- مدرنیسم ۵- فراروایت‌ها

۱. مقدمه

ژان فرانسوا لیوتار بیشترین تأثیر را در توصیف نظری وضعیت پسامدرن داشته است. از دیدگاه او، می‌توان وضعیت پسامدرن را، در یک جمله، به نفی فراروایت‌ها و نظریه‌های کلان توصیف نمود. در این مقاله ضمن معرفی و آرایه‌گزارشی از مهم‌ترین آثار او که بسیار متنوع و متکثرند به سه مرحله از حیات فکری او یعنی دوران تأثیرپذیری او از مارکسیسم، چرخش زبانی و چرخش اخلاقی اشاره شده و سپس دیدگاه‌های او مورد تحلیل و نقد قرار گرفته است؛ بخشی از نقدها متوجه نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین است که لیوتار نظریه نفی فراروایت‌های خود را بر آن مبتنی کرده است.

همچنین تقلیل ارزش شناخت به سطح شرایط زیستی و تاریخی و در نهایت انکار ارزش معرفتی شناخت از دیگر نکات بررسی شده در این مقاله است. چرخش اخلاقی لیوتار در آخرین مرحله حیات فکریش، بیانگر جایگاه پرسش از عدالت و آزادی در فلسفه لیوتار است. و در همین خصوص، به مقایسه دیدگاه لیوتار با یورگن هابرماس پرداخته شده است. مرحله پایانی این نوشتار ناظر به لزوم بازگشت به عقلانیت توأم با معنویت برای جامعه بشری است. مسأله‌ای که هم در مدرنیته و هم در پسامدرنیته مورد غفلت جدی است.

۲. تأثیر نظریه بازی‌های ویتگنشتاین بر فلسفه لیوتار

ژان فرانسوا لیوتار^۱ (۱۹۲۵ - ۱۹۹۸)، بیش از هر نظریه‌پرداز پسامدرن، در شناساندن و معرفی این مکتب تأثیرگذار بوده است و به رغم آن‌که از انتشار مهم‌ترین کتاب او یعنی وضعیت پسامدرن، گزارشی درباره دانش (۱۸)، (که به اعتراف ناظران آگاه، مهم‌ترین کتاب او نیز محسوب می‌شود) بیش از دو دهه می‌گذرد اما هنوز هم این کتاب برجسته‌ترین اثر درباره مباحث پسامدرن است که در فضایی عمومی، مباحث فلسفی و فرهنگی پسامدرن را به همگان می‌شناساند.

لیوتار، با معرفی و ترویج پسامدرن تقریباً بیش از هر کس دیگری، به مبارزه بی‌امان با اندیشه‌ها و روش‌های مدرن پرداخته است و در طول سه دهه با نوشتن کتاب‌ها و مقالات متعدد و متنوع به طرح و بسط و دفاع از افکار خویش پرداخته است.

آموزه‌های فلسفی لیوتار متنوع و متکثر و در عین حال دارای اختلافات قابل توجهی نیز هست که به نوبه خود بیانگر تطور و تحول در دیدگاه‌های فلسفی او در مراحل مختلف زندگی فکری اوست.

لیوتار، در این مرحله تلاش می‌کند تا نظریه زبان را جایگزین نظریه میل نماید و لذا به فلسفه زبان علاقمند می‌شود. لیوتار، قبل از نوشتن کتاب اصلی خود، یعنی وضعیت پست‌مدرن، مجموعه‌ای از متون تجربی، ادبی و فلسفه و ... را منتشر کرد که بیشتر به زیباشناسی و هنر مربوط می‌شوند. مقاله «درس‌هایی درباره الحاد آ» حمله بی‌امان لیوتار، علیه روایت‌های کلان مارکسیسم و دیگر نظریه‌های عصر روشنگری است. از نظر او، الحاد، هم‌چون سلطه، موقعیتی است که در آن، کسی، بدون داشتن معیار، داوری می‌کند. نظریه‌ای که سرانجام در کتاب وضعیت پسامدرن آشکارتر شده و به انتقاد از ادعای برتری تمامی روایت‌ها می‌پردازد و رسماً از تکثر و تنوع روایت‌های خرد و محلی حمایت می‌کند.

تأثیر نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین بر فلسفه لیوتار ۶۳

چرخش زبانی^۳ لیوتار، او را به حمله به کلیت روشنگری و روایت‌های کلان دیگر سوق می‌دهد. او بر این نکته پا می‌فشرد که معیاری مطلق برای داوری وجود ندارد (۱۸، ص: ۵۵). حتی عدالت نیز، در این شرایط، فقط می‌تواند محدود، گوناگون، موقتی و مشروط باشد. جنبش‌های عادلانه همیشه به واسطه زمینه شکل‌گیری آنان درک می‌شوند. بنابراین همیشه تاکتیکی بوده‌اند و بر حسب زمینه و بافتی که در آن پدید آمده‌اند، ارزش‌گذاری می‌شوند.

از نظر لیوتار، وضعیت پست‌مدرن را می‌توان در یک جمله: بی‌اعتباری فراروایت‌ها، خلاصه کرد. علاوه بر آن، در این کتاب تأثیر فناوری اطلاعات بر ماهیت دانش و نیز نظریه مرگ معلّم و نقد دو نظریه کلان مشروعیت عصر روشنگری، یعنی فراروایت پیشرفت و فراروایت آزادی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در نهایت مشروعیت را در منطق شکنی (مغالطه) و تکثر روایت‌های خرد و محلی و بومی معرفی می‌کند.

از همین نقطه عزیمت است که چرخش دیگری را نیز در فلسفه لیوتار شاهدیم که مرحله سوم حیات فکری او را شکل می‌دهد و آن چرخش به سوی اخلاق است. چرخش زبانی لیوتار حرکتی است که او را به سوی حوزه اخلاق هدایت می‌کند. نقادی لیوتار از روایت کلان مدرنیته به خاطر سکوت و اجباری است که مدرنیته بر دیگر داستان‌ها تحمیل می‌کند. اما در دیدگاه پسامدرنیسم، هیچ فراروایتی که حقیقت را در خود خلاصه کند وجود ندارد.

از نظر لیوتار، انسانیت ما بستگی به ایده «دیگری»^۴ دارد که از انطباق با «همان» - این همانی - می‌گریزد. وسوسه کشتن این «دیگری» که خود را بر من تحمیل می‌کند و اخطار این که «تو نباید او را بکشی» بیانگر نوعی اخوت انسانی و رابطه اخلاقی قرابت با «دیگری» است.

لیوتار، در کتاب پاسخ به پرسش پسامدرنیسم چیست؟^۵ وظیفه متفکر پسامدرن را، نه عرضه واقعیت بلکه، ابداع اشاراتی به شیء غیر قابل‌ارایه می‌داند و برای پاس‌داشت شرایط مدرن دعوت می‌کند که، بیایید علیه کلیت بجنگیم. بیایید شاهد ارایه شیء ناشونده باشیم. بیایید تفاوت‌ها را تقویت کنیم و آبروی نام را حفظ کنیم.

۳. نقش نظریه ویتگنشتاین در فلسفه لیوتار

لیوتار در کتاب وضعیت پسامدرن از گفتمان‌های مختلف به عنوان بازی‌های زبانی یاد می‌کند و در نقد فراروایت‌ها از دستاوردهای دو فیلسوف مشهور یعنی لودویک ویتگنشتاین^۶

و توماس کوهن^۷ بهره گرفته است او مفهوم بازی‌های زبانی از ویتگنشتاین و نظریه پارادایم‌ها را از توماس کوهن برمی‌گیرد.

«چیزی که به آن نیاز داریم نه تنها نظریه ارتباط بلکه نظریه زبان‌ها است که جدل و قضا را به عنوان اصل بنیادین می‌پذیرد» (۷، ص: ۸۵).

لیوتار در کتاب وضعیت پسامدرن از مفهوم بازی‌های زبانی ویتگنشتاین استفاده می‌کند. اساس این نظریه آن است که هیچ بازی زبانی فرازبانی وجود ندارد. بنابراین ما با شبکه پیچیده و ناگشودنی از بازی‌های زبانی مواجه هستیم (۶، ص: ۲۳۸).

فلسفه متأخر ویتگنشتاین در کتاب *تحقیقات فلسفی*^۸ او بیان شده است. او نظریه استعمالی^۹ خود را در این کتاب شرح و بسط داده است. بر اساس این دیدگاه برای دستیابی به تلقی درست از زبان، کافی است به کارکرد آن در زندگی واقعی مردم توجه کنیم و ببینیم مردم با زبان چه می‌کنند. معنای هر واژه عبارت است از کاربرد آن واژه در زبان و از این رو، شعار معروف او این است، «از استعمال بپرس نه از معنا».

تحلیل لیوتار از وضعیت پسامدرن رابطه‌ای جدی با نظریه بازی‌های زبانی دارد. در این نظریه که فیلسوف مشهور قرن بیستم، ویتگنشتاین، آن را در دوره متأخر زندگی فلسفی خود بیان کرده است، زبان، مجموعه‌ای ناهمگن از بازی‌های زبانی بسیار گوناگون معرفی می‌شود که هر کدام دارای قوانین خاص خود هستند. هدف ویتگنشتاین از تشبیه تنوع کاربردهای زبانی به بازی‌های زبانی تأکید بر این معنا است که شرکت در بازی‌های زبانی یک فعالیت اجتماعی است که قواعد خاصی بر آن حاکم است و همان گونه که در مورد بازی نباید به جستجوی بنیادهای آن پرداخت، بازی‌های زبانی را نیز صرفاً باید یک فعالیت اجتماعی (و نه یک امر ذهنی و تجربی) دانست و هرگز نباید درصدد یافتن بنیادهای آن بود (۱۰، ص: ۵۲۷). هر تلاشی برای یافتن معیارهای دیگری که بتواند در ارزیابی همه بازی‌های زبانی مفید واقع شود محکوم به شکست است و بر خلاف دیدگاه سنتی، زبان دارای جوهری یگانه نیست. زبان ابزاری است که می‌توان آن را برای اهداف مختلف به کار گرفت و معنای یک گزاره از الفاظ و اجزای آن به دست نمی‌آید بلکه از کاربرد گوینده اخذ می‌شود. نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی ضربه‌ای بزرگ به تفکر پوزیتیویسم منطقی بود و بسیاری از حوزه‌های زبانی را که با اتکا به اصل تحقیق‌پذیری بی‌معنا تلقی می‌شدند، توسط این نظریه دوباره زنده شدند و به قلمرو فلسفه پیوستند. آنچه در این نظریه مورد توجه قرار می‌گیرد کاری است که گوینده با استعمال الفاظ انجام می‌دهد و بنابراین همواره باید از استعمال (و نه از معنا) سؤال کرد و آن گونه که آلتون^{۱۰} نیز توضیح می‌دهد، معنا تابع فعل ضمن گفتاری گوینده است.

لیوتار با استقبال از نظریه بازی‌های زبانی از نظریه توماس کوهن در فلسفه علم نیز الهام می‌گیرد. توماس کوهن پارادایم‌های علمی را قیاس‌ناپذیر می‌داند: از دیدگاه او تفاوت الگوها و پارادایم‌های علمی آن قدر بنیادینند که مقایسه یک الگوی علمی با الگوی علمی دیگر امکان‌پذیر نیست (۱۷، ص: ۳۴).

بر این اساس، لیوتار نیز بازی‌های زبانی را قیاس‌ناپذیر اعلام می‌کند و علاوه بر آن، قواعد بازی خاصی برای حوزه‌های مختلف فرهنگی مانند علوم طبیعی، علوم انسانی، فلسفه، ادبیات، اخلاق و سیاست قابل است که هیچ مبنای عقلی برای قضاوت در میان این حوزه‌ها وجود ندارد. جامعه نیز، به نظر لیوتار، مرکب از حوزه‌های گوناگون و فعالیت‌های متنوعی است که هیچ قانون و معیار عامی بر آن‌ها حاکم نیست و ویژگی اصلی جامعه پسامدرن همین تنوع و قیاس‌ناپذیری فعالیت اجتماعی متنوع در این جامعه است و روابط اجتماعی در چنین جامعه‌ای برآیند فرآیندی است که در آن فرآیند تعدادی نامعلوم از بازی‌های زبانی که هر یک تابع قانون ویژه خویشند تداخل می‌کنند. و به عبارت دیگر در جامعه پسامدرن هیچ روایت بزرگی یافت نمی‌شود و معرفت و فلسفه و علم و ... از اعتبار خود به عنوان مرجع نهایی ساقط شده‌اند و پذیرش یک چشم‌انداز توسط افراد در چنین جامعه‌ای تابع دلایلی فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی است و از نظر عقلی توجیه‌پذیر نیست زیرا هیچ چشم‌اندازی نمی‌تواند بر چشم‌انداز دیگر ترجیح داشته باشد. و همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، لیوتار تصریح می‌کند که برای روش‌شناسی عمومی خود نظریه بازی‌های زبانی را برگزیده است و آن را شرط لازم برای موجودیت جامعه می‌داند (۷، ص: ۸۳).

ویلیام پی. آلستون در توضیح نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین با اشاره به سه طیف نظریه در خصوص مسأله معناداری زبان: نظریهٔ مصداقی و نظریهٔ ایده‌ای و نظریهٔ رفتار گرایانه مخاطب، بر این باور است که از نظر ویتگنشتاین متأخر هیچ‌کدام از این سه نظریه قانع‌کننده نیستند، از این رو، در جستجوی نظریهٔ دیگری برآمد که برای فهم معنای کلمات توجه خود را معطوف به متکلم می‌کند و نه به مخاطب (و یا مصداق خارجی). توضیح آن‌که: هر سه نظریه یاد شده، توجه جدی به متکلم نداشتند و حتی در نظریه‌های رفتاری تمام توجه به واکنش مخاطب معطوف است.

در تحلیل این نوع نگرش و این‌که چرا تا آن زمان بر نقش متکلم در تعیین معنای لفظ بی‌توجهی شده است شاید بتوان گفت که، بر اساس تصور پیشینیان تنها کار متکلم «تکلم به الفاظ» بود و نه چیز دیگر، و لذا برای تعیین معنای الفاظ به عواملی از قبیل مصداق خارجی یا ایده‌های ذهنی یا رفتارهای مخاطبان روی می‌آوردند اما تحقیقات ویتگنشتاین

نشان داد که متکلم در حین سخن گفتن کارهای متنوع دیگری نیز انجام می‌دهد که برخی از آن‌ها می‌تواند مبنایی جدی در تحلیل مسأله معنا واقع شود.

آلستون به صورت مفصل‌تری به این مسأله پرداخته و می‌نویسد: متکلم در حال تکلم سه نوع کار انجام می‌دهد که باید از یکدیگر تفکیک شوند.

۱- فعل گفتاری^{۱۱} یعنی جمله‌ای خاص که متکلم آن را بیان می‌کند مثلاً لفظ "آب" و "می‌خواهم" در جمله «آب می‌خواهم».

۲- کنش از طریق بیانی^{۱۲} یعنی تأثیری که متکلم با تکلم خود بر مخاطب می‌گذارد و در نتیجه این کنش آثاری در مخاطب پدید می‌آید.

۳- کنش حین بیانی^{۱۳} یعنی کاری که متکلم با مضمون سخن خود انجام می‌دهد و این کار اصلی متکلم است و از آن به عنوان «فعل حین بیانی» یاد می‌شود مانند اظهار تعجب - سؤال - دستور - و

تفاوت کار دوم و سوم متکلم آن است که:

۱- کنش از طریق بیانی (کار دوم) متضمن نوعی تأثیر گذاردن بر مخاطب است ولی در کنش حین بیانی چنین نیست.

۲- کنش از طریق بیانی (کار دوم) ممکن است بدون استفاده از الفاظ نیز انجام شود یعنی بدون آن که سخنی بر زبان جاری شود بر مخاطبان خود تأثیر بگذاریم ولی کار سوم یعنی فعل حین بیانی مبتنی بر انجام فعل گفتاری است و بدون تلفظ، ایفای این نقش امکان‌پذیر نیست.

۳- کار سوم (کنش حین بیانی) می‌تواند وسیله‌ای برای تحقق کار دوم (تأثیر بر مخاطبان) باشد ولی عکس آن صادق نیست (۱۵، ص: ۳۴).

بر اساس تحلیل آلستون، معنای یک گزاره، تابعی از کار سوم متکلم، یعنی کنش حین بیانی، است مثلاً وقتی گوینده به مخاطب خود می‌گوید «این کتاب را به من بده» علاوه بر به زبان آوردن این الفاظ، کار دیگری نیز انجام داده است که در حقیقت معنای این سخن بر آن مبتنی است و آن نوعی خواهش و تقاضاست. نمونه‌های دیگر از کار سوم متکلم می‌تواند اموری از قبیل فرمان دادن - سؤال کردن - اظهار تعجب، بیان واقعیت و... باشد که ویتگنشتاین هر یک از این موارد را نوعی بازی زبانی می‌داند.

نکته قابل توجه آن است که در آثار اولیه ویتگنشتاین، سخن معنادار صرفاً زبانی است که حاکی از واقعیت باشد ولی در نظریه بازی‌های زبانی زبان حاکی از واقعیت، صرفاً یکی از انواع زبان‌ها و به تعبیر خودش فقط یکی از بازی‌های زبانی است در حالی که بازی‌های زبانی بسیار متنوع دیگری نیز وجود دارند.

تأثیر نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین بر فلسفه لیوتار ۶۷

ویتگنشتاین اولین کسی است که در قرن بیستم به نظریه بافت‌گرایی^{۱۴} در مقابل دیدگاه مبنا‌گرایی^{۱۵} روی می‌آورد. او معتقد است که شیوه زیست انسان، جهان تصویرهای او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و جهان تصویر نیز بازی‌های زبانی را تغییر می‌دهند. هر شیوه زیست، جهان تصویری خاصی را برای انسان پدید می‌آورد و چون هر انسانی شیوه زیستی ویژه خود را دارد پس جهان را به گونه‌ای متفاوت از انسان دیگری که دارای شیوه زیستی دیگری است می‌بیند وقتی شیوه زیستی انسان عوض شد چیزهای دیگری هم در او تغییر می‌کنند. شیوه زیست گرچه از مفاهیم اساسی فلسفه ویتگنشتاین است اما او هیچ‌گاه به طور دقیق مشخص نکرده است که عوامل تعیین‌کننده شیوه زیست کدامند؟ اما آن‌گونه که از سخنان خود او و به ویژه شارحان فلسفه او به دست می‌آید شیوه زیست تابع سه عامل اصلی است.

نخست: فرهنگ اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم. بنابر این شیوه زیست انسانی که در قرن ۲۱ در ایران زندگی می‌کند متفاوت است با انسانی که در قرن ۱۴م در ایران زندگی می‌کرده است و هر دو متفاوت است با انسانی که در قرن ۲۱ در ژاپن زندگی می‌کند. دوم: رشته علمی یا فنی انسان است که مؤلفه مهمی در شیوه زیست او به شمار می‌رود مثلاً رشته هندسه یا پزشکی یا هنر هر کدام شیوه زیست خاص خود را به همراه خواهند داشت. سوم: سنخ روانی آدمیان است مثلاً ممکن است شخص الف و ب هر دو از نظر مؤلفه اول و دوم شرایط مشابهی داشته باشند اما خصوصیت یکی آن باشد که درون‌گرا و کنش‌پذیر است ولی دیگری برون‌گرا و کنش‌گر است نتیجه این تفاوت روانی آنست که شیوه زیستی آن دو نفر نیز با یکدیگر متفاوت خواهد بود.

خلاصه آن‌که شیوه زیست می‌تواند جهان تصویر را عوض کند و جهان تصویر نیز بازی‌های زبانی را دگرگون می‌سازد و در نتیجه میزان وضوح و ابهام عقاید متفاوت خواهد شد (۱۱).

۴. پیامدهای معرفتی نظریه ویتگنشتاین

برخی از نتایج حاصل از نظریه بازی‌های زبانی عبارتند از:

- ۱- بازی زبانی نحوه‌ای از فعالیت و نوعی زندگی است و به عبارت دیگر بازی زبانی مرکب است از زبان و نیز افعالی که زبان با آن‌ها تنیده شده است.
- ۲- بازی زبانی همواره مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی، اگرچه تلویحی، است مثلاً این گفتار که "امشب شب بیست و ششم ماه است چون ماه نسبت به دیشب کوچک‌تر است" مبتنی بر این پیش‌فرض است که ماه دیشب و امشب یکی است.

۳- بر اساس نظریه بازی‌های زبانی معنای یک واژه، کاربردی است که آن واژه در عرف دارد و لذا نباید سؤال کرد که تصور از این واژه چیست بلکه باید سؤال کنیم که این واژه چه کاری را انجام می‌دهد (از کاربرد باید سؤال کرد نه از معنا).

۴- بازی‌های زبانی محدود نیستند و هر زمانی ممکن است یک بازی زبانی مهجور شود و بازی دیگری پدید آید.

۵- چون بازی‌های زبانی نامحدودند پس زبان خصیصه تعریف پذیری ندارد زیرا زبان نامی برای گونه‌های چندی از بازی‌های زبانی است و نه صرفاً نامی برای یک بازی زبانی، به ویژه با توجه به این که بازی‌های زبانی ذات یگانه و وجه مشترک ندارند و تنها دارای شباهت خانوادگی اند^{۱۶}.

۶- کار فلسفه صرفاً مبارزه با اسارت عقل انسانی توسط یک بازی زبانی است. فلسفه بایستی پیش‌فرض‌های بازی‌های زبانی و نیز نسبت و تفاوت آن‌ها را با یکدیگر شناسایی کند.

۷- هیچ بازی‌ای نمی‌تواند پیش‌فرض خود را ثابت کند چنان که پیش‌فرض هیچ بازی زبانی در بازی زبانی دیگر قابل اثبات یا نفی نیست. بنابراین نمی‌توان با بازی زبانی علم به اثبات یا نفی پیش‌فرض‌های زبان دین و یا برعکس، پرداخت. پیش‌فرض‌ها پذیرفتنی‌اند، نه اثبات شدنی، و این بدان معناست که کسی که این پیش‌فرض را قبول ندارد صرفاً می‌تواند در آن بازی زبانی شرکت نکند اما نمی‌تواند برای نفی آن پیش‌فرض‌ها، استدلالی داشته باشد.

لیوتار، از نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین استفاده می‌کند و معتقد است که منظور ویتگنشتاین از به کار بردن اصطلاح بازی زبانی اشاره به کاربردهای مختلف و متفاوت زبان، (مانند جمله سازی - دستور دادن، رایه یک توصیف ادبی، داستان سرایی - نقل حکایت و روایت و ...) است.

بازی‌های زبانی با یکدیگر فرق دارند و هر بازی زبانی تحت هدایت مجموعه قواعد خاص خود قرار دارد، درست همان طور که بازی شطرنج با قواعدی متفاوت از قواعد بازی فوتبال پیش می‌رود، بنابراین اگر این دیدگاه را درباره زبان بپذیریم در آن صورت هیچ بازی زبانی خاصی نمی‌تواند مدعی برتری بر سایر بازی‌های زبانی باشد یا مدعی آن شود که نمایانگر چیزی است که اشیا و پدیده‌ها عملاً به آن شباهت دارند یا مدعی آن باشد که به طور عینی قادر به رایه گزاره‌های حقیقی است، بنابراین کاربرد زبان در علوم طبیعی و ریاضی، نیز، به هیچ وجه نمی‌تواند مدعی برتری یا امتیاز باشد از این رو، دیدگاه و طرز تلقی عصر روشنگری، از علم، به مثابه پارادایم عینیت و عقلانیت مورد تردید واقع می‌شود. علم تنها

یک بازی زبانی در میان سایر بازی‌های زبانی است که اهداف معین و خاصی را مد نظر دارد (۱۲، ص: ۱۵۸).

۵. جایگاه زبان علمی در فلسفه لیوتار

اما هنوز جای این سؤال باقی است که پس چرا جوامع مدرن علم را نه صرفاً به عنوان یک نوع از بازی‌های زبانی بلکه به مثابه عقلانیتی قطعی و بدیهی می‌پذیرند؟ پاسخ این سؤال را باید در ویژگی خاص بازی زبانی علمی جستجو کرد: ویژگی‌ای که این بازی را از سایر بازی‌های زبانی متمایز می‌سازد و این است که، به صورت یک پیش‌فرض، هدف گزاره‌های علمی معطوف به «صدق» است، یعنی تمام کسانی که در این بازی شرکت دارند درباره درستی و صدق گزاره‌های علمی اتفاق نظر دارند زیرا آن‌ها در باره معیار و ملاک و قواعد صدق یا کذب یک گزاره توافق دارند و این قواعد را در بازی زبانی علمی اعمال می‌کنند. اما در بازی زبانی دیگری که لیوتار آن را دانش روایی، در مقابل دانش علمی، می‌داند معیارهایی اعمال می‌شوند که متفاوت با معیار صدق و کذب در بازی زبانی دانش علمی‌اند. در این گونه روایت‌ها، ارزیابی سنجش آن‌ها با معیارهایی غیر از معیار صدق انجام می‌پذیرد، برای سنجش این روایت‌ها معیارهای اخلاقی و زیبایی‌شناختی و نیز معیار شناختی و کارکرد اجتماعی با هم مورد استفاده قرار می‌گیرند و به همین دلیل، در فرهنگی که تحت سیطره علم یا تحت سیطره فرهنگی علمی مانند مدرنیسم باشد این گونه روایت‌ها از ارزش بسیار کمی برخوردارند.

از دیدگاه مدرنیسم، علم دارای مشروعیت ذاتی است چون برخوردار از عینیت و نیز عقلانیت است. اما بر اساس نظریه بازی‌های زبانی، این عینیت و عقلانیت با تردید مواجه می‌شود و لذا علم برای مشروعیت خود از روایت و اسطوره استمداد می‌جوید. لیوتار، بر این باور است که حتی علم نیز نیازمند آن است که اصول بنیادین آن، به کمک اسطوره عینیت، واجد مشروعیت شوند و اگر نتوان برای مشروعیت علم به عینیت آن استناد جست پس باید از این ادعای روشنگری نیز، که مبتنی بر عقلانیت علمی است، خداحافظی کرد. در جوامع معاصر اسطوره‌ها اعتبار و کاربرد خود را از دست داده‌اند به نحوی که علم نیز مشروعیت خود را از دست داده و این از نظر لیوتار طلوعه بروز فرهنگ پسامدرن است.

در دیدگاه بازی‌های زبانی، ارزش عقلانیت علمی مورد تردید قرار می‌گیرد و دیگر نمی‌توان آن را برتر و یا حتی معارض با دانش روایی دانست زیرا علم برای مشروعیت خود نیازمند همین روایت‌ها است و چون این روایت‌ها نیز مورد تردیدند، پس، مدرنیسم باید جای خود را به پسامدرنیسم بدهد. فرهنگی که در آن از اسطوره‌های کلان و روایت‌های

فراگیر و نیز وعده تحول اجتماعی و سعادت‌مند ساختن جامعه به کمک علم خبری نیست و علم صرفاً به دلیل مطلوبیت‌گرایی دنبال می‌شود.

لیوتار، در کتاب *تفاوت*^{۱۷} (۱۹۸۳) بر این نکته تأکید دارد که تمام بی‌عدالتی‌ها و رفتارهای غیر انسانی از قبیل سرکوب و تبعیض در طول تاریخ بشری زمانی رخ می‌دهند که یک بازی زبانی بر سایر بازی‌ها مسلط و چیره شود و یا آن‌که خواسته‌ها و اهداف سایر بازی‌های زبانی فقط از طریق آن بازی زبانی مسلط تفسیر و تبیین و ترویج گردد. بی‌عدالتی بنیادین در چنین شرایطی شکل می‌گیرد. پس بازی زبانی نباید مغلوب بازی زبانی دیگر باشد و یا توسط بازی دیگری بازگو گردد و در نقطه مقابل نیز، دوام عدالت مشروط به توجه ما به وضعیت‌های افتراق و ناسازگاری مطلق بازی‌های زبانی می‌باشد. هنر پسامدرن موظف است که این وضعیت افتراق را حفظ و برای آن شاهد اقامه کند (۱۳، ص: ۱۶۶).

مکانیزم غلبه و سلطه یک بازی زبانی بر انواع دیگر آن توسط به اجماع کلی و همگانی بودن آن (و نیز اعمال قهر و خشونت علیه منافع طرف ضعیف‌تر) است و لیوتار، در همین مورد علیه یورگن هابرماس^{۱۸} که مدعی بحث عمومی و ارایه استدلال برتر است اتخاذ موضع می‌کند. و معتقد است که محتوای استدلال (حتی از آن نوع که هابرماس آن را استدلال برتر می‌نامد) همواره تحت تأثیر عواملی چون جایگاه موقعیت، شأن، قدرت، اقتدار، اعتبار و تشکیلات است.

پس گفتمان روایی و گفتمان علمی دو بازی زبانی متفاوتند و طبعاً حرکتی که در یک بازی، مطلوب به حساب می‌آید ممکن است در بازی دیگر ناپسند باشد زیرا هر کدام از آن‌ها تابع قواعد بازی ویژه خودند و هیچ کدام نمی‌توانند نفعاً یا اثباتاً ناظر بر دیگری باشند.

«مطلب را خلاصه کنم. ویتگنشتاین در پرداختن به مطالعه زبان این بار

نیز بدون استفاده از دیگر منابع و مآخذ توجه خود را معطوف به تأثیرات

شیوه‌های متفاوت گفتمان می‌سازد و انواع مختلف پاره گفته‌هایی را که

در جریان کاربرد آن‌ها بر خورده و شناسایی می‌کند بازی زبانی

می‌نامد (۲۳). منظور وی از این اصطلاح یا تغییر، آن است که هر یک از

رده‌های مختلف پاره گفته را می‌توان بر حسب قواعد مشخص کننده خواص

آن‌ها و موارد استفاده‌ای را که از آن‌ها می‌توان کرد، تعریف نمود. دقیقاً به

همان شیوه‌ای که بازی شطرنج به کمک مجموعه‌ای از قواعد تعیین کننده

خواص هر یک از مهره‌ها تعریف می‌شود، به عبارت دیگر: شیوه مناسب

برای حرکت دادن مهره‌های شطرنج» (۷، ص: ۳-۷۲).

۶. نقش قواعد بازی در بازی‌های زبانی

جای این سؤال باقی است که نقش و ماهیت قواعد بازی در هر یک از این بازی‌های زبانی چیست؟ یک دیدگاه آن است که قواعد بازی به وسیله اجتماع تعیین می‌شود و نباید این قواعد را به خصوص در مواردی از قبیل شعر و زیست‌شناسی، طبیعی ارزیابی کرد. قواعد یک بازی زبانی (اعم از مصرح و غیر مصرح) موضوع تعامل میان بازیگران است. دیدگاه دوم آنست که بازی صرفاً عبارت است از کلیت قواعدی که آن را توصیف می‌کنند. و اگر قواعدی وجود نداشته باشد بازی در کار نخواهد بود.

این نظر را لیوتار، به نقل از کتاب *نظریه بازی‌ها و رفتارهای اقتصادی* تألیف جان‌وان نیومن^{۱۹} (ص: ۲۱، ۴۹) یادآور شده است و سپس در پاورقی شماره ۳۳ توضیح می‌دهد که این دیدگاه درست در نقطه مقابل نظریه ویتگنشتاین است زیرا از نظر ویتگنشتاین، تعریف، پیشاپیش خود نوعی بازی زبانی است (ص: ۲۳، ۶۵) و بنابراین نمی‌توان با صرف تعریف به حقیقت معنای بازی دست یافت (ص: ۷، ۲۵۸).

نظر سوم آن است که هر اظهار نظری باید به منزله حرکتی در یک بازی انگاشته شود پس سخن گفتن، یعنی بازی کردن، یعنی مبارزه کردن، یعنی حرکت‌های زبانی تابع قوانین‌اند. اما بازی‌های که این حرکات بخشی از آنها به حساب می‌آیند تابعی از بازی‌های دیگر و حتی خود حرکات‌ها هستند.

در این جا طرح سه نظریه زیر راجع به بازی‌های زبانی مفید خواهد بود:
نظریه اول آنست که قواعد آنها فی نفسه حاصل مشروعیت نیستند بلکه موضوع قرار دادن صریح یا ضمنی بین بازیکنان به شمار می‌روند (که بدان معنا نیست که بازیکنان قواعد را ابداع می‌کنند). نظریه دوم این است که اگر قواعدی نباشند بازی‌ای نیز در کار نخواهد بود، به عبارت دیگر: حتی یک تغییر بی نهایت خرد در یک قاعده، ماهیت بازی را تغییر خواهد داد و اگر حرکت یا پاره گفته‌ای به قواعد بازی تن در ندهد و به آن عمل نکند، به بازی‌ای که قواعد یادشده آن را تعیین و تعریف می‌کنند تعلق نخواهد داشت. نظریه سوم بر اساس آنچه که در بالا گفته شد ارایه شده است هر پاره گفته را باید به منزله حرکتی در یک بازی تلقی کرد (همان، ص: ۷۳).

بنابراین، از نظر لیوتار، وضعیت یک اجتماع، بر ساخته‌ای از حرکات زبانی است و هر ساختار اجتماعی به وسیله عبارات و قوانینی ساخته می‌شود که نشان می‌دهد کدام حرکت مشروع و کدام نامشروع است. و همان‌طور که بازی‌های مختلف هر کدام قوانین خاص خود را دارند جوامع مختلف نیز هر کدام سیاست، قانون و مشروعیت خاص خود را دارا هستند.

به عنوان نمونه: در فلسفه مدرن، سوژه به عنوان یک امر استعلایی مورد توجه قرار می‌گیرد ولی در نظریه بازی‌های زبانی، سوژه در ارتباط با بازی‌های زبانی متفاوت که از مقرراتی متفاوت نیز پیروی می‌کنند رشد می‌یابد و این قوانین‌اند که مشخص می‌کنند که ما، به عنوان سوژه به چه چیز بدل شویم.

«هر "خود" معنایی ندارد ولی هیچ "خود" به تنهایی یک جزیره (و دور افتاده و بی ارتباط با دیگران) نیست هر "خود" در چارچوب مناسباتی به سر می‌برد که در حال حاضر پیچیده‌تر و پر تحرک‌تر از همیشه است هر شخص چه پیر چه جوان، زن یا مرد، فقیر یا ثروتمند همواره در نقطه آغازین یا گذرگاه‌های مدارهای ارتباطی خاص قرار دارد. باید جامعه را به منزله یک نظام (در معنای سیبرنیتیکی) آن تلقی کنید. این نظام شبکه ارتباطی است با نقاط متقاطع و متداخل که در آن پیام‌ها به هم نزدیک می‌شوند و سپس پخش و توزیع می‌گردند (۷، ص: ۲۶۴، پاورقی ۵۹). یا به بیان بهتر هیچ کس حتی محروم‌ترین افراد در میان ما هرگز در ارتباط با پیام‌هایی که جابه‌جا می‌شوند و فردی را در مقام گوینده (یا فرستنده پیام) یا مخاطب پیام یا موضوع پیام قرار می‌دهند کاملاً فاقد قدرت نیست. تحرک هر شخص در ارتباط با این تأثیرات بازی زبانی قابل قبول است» (۷، ص: ۸۳).

لیوتار، ضمن تأکید دوباره بر این که رویکرد روش شناختی عمومی او مبتنی بر نظریه بازی‌های زبانی است، بر این نکته تأکید می‌کند که وقتی نامی برای نوزادی قبل از تولد برمی‌گزینند در حقیقت او را به عنوان مدلول در نظر گرفته‌اند و این نوزاد به شیوه‌ای اجتناب ناپذیر، باید مسیر زندگی خود را در ارتباط با آن نام ترسیم کند (همان).

«حال باید روشن باشد که از چه منظری بازی‌های زبانی را به عنوان رویکرد روش شناختی عمومی خود انتخاب کرده‌ایم؟ من مدعی نیستم که همه مناسبات اجتماعی واجد چنین ماهیتی باشند. این نکته جای بحث دارد، اما برای اثبات این که بازی‌های زبانی حداقل شرط لازم برای موجودیت جامعه به شمار می‌روند نیازی نیست که به پاره افسانه‌های واجد خاستگاه‌های اجتماعی متوسل شویم» (همان).

۷. روایت و مشروعیت

ساز و کار روایی عامل مشروعیت است اما خود شامل انواع مختلف گفتمان است بنابراین روایت همان اقتدار است. زیرا تضمین کننده تسلط بر زمان و بنابراین بر زندگی و مرگ است.

روایت، هویتی (مایی) را اقتدار می‌بخشد و افرادی که خارج از آن هستند فقط «آن‌ها»‌یند. لیوتار، این نوع انسجام و سامان‌دهی را در قطب مخالف سامان‌دهی روایت‌های کلان می‌داند. روایت‌هایی که به تعبیر کانت، جهان شمول می‌باشند و در تلاشند تا هویت‌های فرهنگی خاص را به سطح یک هویت جهان شمول تعالی بخشند.

از نظر لیوتار، اعلامیه حقوق بشر نمونه‌ای از این تلاش‌های نافرجام است که می‌کوشد انسان‌ها ایده‌ی شهروندی آزاد را یگانه ایده‌ی مشروعیت خویش قلمداد کنند این کوشش در دویست سال گذشته در جریان بوده اما به شکست انجامیده است و البته از همان آغاز نیز همسان سازی «ما» فرانسویان به عنوان مؤلف این اعلامیه با محتوایی جهانی و گسترده بر این شکست گواهی می‌داد (۱۹، صص: ۲۳-۳۱۴).^{۲۰}

تحقیقات انسان‌شناسی نیز روایت‌گری‌های بدوی و قواعد آن‌ها را شرح می‌دهد بی آن‌که به ایجاد هر گونه پیوند میان آن‌ها و قواعد گفتمان خاص خود تظاهر کند.

جنبش بین‌المللی کارگری و ایده‌ی کارگر رها شده از وضعیت پرولتری، نمونه دیگری از شکست این‌گونه ایده‌های جهان شمول است. زیرا بر اساس این ایده، مشروعیت مبارزه طبقاتی همان ایده کارگر رها شده از وضعیت پرولتری بود که در حال پیدایش وانمود می‌شد. اما پیروان این نظریه، هم در آلمان و هم در فرانسه، در سال ۱۹۱۴ در جنگ میان آن دو کشور رأی موافق خود را به اعلام شرایط جنگی در کشورهای خود ابراز داشتند و بعدها استالینیسیم نیز علناً به جای نام جهان گستر، «شوراها»، به برتری نام‌های محلی روی آورد و این اختصاص به چپ‌گرایان ندارد زیرا راست‌گرایان فرانسوی نیز با شعار «اول فرانسوی‌ها» بر این نکته صحنه گذاردند که آزادی (مانند عدالت) در رتبه دوم قرار دارد.

از دیدگاه لیوتار، هر دو بازی زبانی یعنی دانش علمی و دانش روایی ضروری‌اند و هر دو بازی زبانی مجموعه‌ای از گزاره‌ها هستند و هر گزاره در حقیقت مانند یک حرکت است که بازیگر در چارچوب قواعد کلی بازی آن را انجام می‌دهد و طبیعی است که یک حرکت ممکن است در نوع خاصی از بازی مطلوب و در بازی دیگر نامطلوب باشد و در نتیجه نمی‌توان بر اساس یکی از دو نوع بازی به ارزیابی اعتبار نوع دیگر پرداخت و نمی‌توان بر اساس دانش روایی در خصوص دانش علمی به قضاوت نشست همان‌طور که ارزیابی دانش روایی نیز بر اساس دانش علمی ناصواب می‌باشد. البته دانش روایی سایر الگوهای دانش را

می‌پذیرد یعنی دانشی باز است ولی دانش علمی تمامیت خواه می‌باشد و نه تنها هیچ نوع دیگری از بازی را به رسمیت نمی‌شناسد بلکه همه دانش‌های روایی را در اسطوره‌هایی مانند وحشی، بدوی، توسعه نیافته، واپس مانده، بیگانه، متشکل از عقاید، رسوم، اقتدار، پیش‌داوری‌ها، جهل، ایدیولوژی، روایت‌ها، حکایت‌ها، افسانه‌ها، و اسطوره‌هایی جای می‌دهد که تنها برای کودکان و زنان مناسب می‌باشند.

«دانش علمی [که لیوتار آغاز آن را حداقل از دوره افلاطون تاریخ‌گذاری می‌کند] مستلزم آن است که یک بازی زبانی دلالت مصداقی، حفظ شود و تمامی بازی‌های دیگر کنار گذاشته شوند. ارزش صدق هر گزاره معیار تعیین کننده قابل پذیرش بودن آن است» (۷، ص: ۱۰۲).

دانش علمی بر اساسی استوار است که طبق آن تنها یک بازی زبانی می‌تواند به عنوان بازی دلالت‌گر حفظ شود و تمامی بازی‌های دیگر باید حذف شوند. لکن در دیدگاه لیوتار، دانش روایی بدون روی آوردن به برهان و سند خود را اثبات می‌کند اما طرفداران دانش علمی، در اعتبار گزاره‌های روایی تشکیک کرده و بر این باورند که این‌گونه گزاره‌ها هرگز اثبات‌پذیر نیستند و اقامه برهان برای آن‌ها ناممکن است به عبارت دیگر: علم، مفهومی از مشروعیت را وارد حوزه معرفتی می‌کند که روایت را از میدان به در می‌کند (۱۴، ص: ۱۸۴). از نظر لیوتار، هیچ برتری میان علم و روایت وجود ندارد و این دیدگاه دانش علمی را نه مناسب و نه درست می‌داند و بر عکس بر این نکته تأکید می‌کند که دانش علمی نیز به نوبه خود بر یک زمینه روایی عمل می‌کند. لیوتار اصولاً دانش علمی و روایی را متفاوت نمی‌داند و بر این باور است که هر دو نوع دانش نوعی بازی زبانی‌اند. دانش علمی با وجود آن‌که می‌کوشد تا خود را مستقل جلوه دهد، هرگز نمی‌تواند بی‌استناد به دانش روایی، دانشی را شکل دهد.

۸. لیوتار و فراروایت‌ها

برای روشن شدن این‌که چگونه دانش علمی برای مشروعیت خود متکی به دانش روایی است و نیز در پاسخ به این سؤال که ارتباط بازی‌های زبانی مختلف با یکدیگر چگونه است و اصولاً چرا به وجود می‌آیند؟ لیوتار به فراروایت‌ها متوسل می‌شود. فراروایت، قصه یا داستان روابط و مناسبات اسطوره‌ای است. قصه‌ای آن چنان عظیم، فراگیر و با معنا که قادر است فلسفه، سیاست، الهیات، فرهنگ، هنر، ادبیات نظریه‌های اجتماعی و فرهنگی، نقد و نظریه ادبی و سایر بخش‌های علوم انسانی و اجتماعی را کنار هم

قرار داده، به هم پیوند زده و روابط متقابل آن‌ها را بر یکدیگر تبیین نموده و سمت و سوی معنادار و یکسانی را برای آن‌ها در نظر گیرد (۱۲، ص: ۸۲).
اصولاً عبارتی که از کتاب وضعیت پسامدرن پیش از هر عبارت دیگری نقل شده است، «توصیف پسامدرن به عنوان بی اعتباری فراروایت‌ها است».

من با ساده کردن بیش از حد، پسامدرن را به منزله بی‌اعتمادی و عدم ایمان به فراروایت‌ها توصیف می‌کنم این بی‌اعتمادی، بی‌شک، محصول پیشرفت در علوم است. این پیشرفت به نوبه خود مقدمه و پیش شرط ضروری آن به شمار می‌رود (۸، ص: ۵۰۳).

فراروایت داستانی است که مدعی شأن و جایگاه فراروایی عام و جهان شمول است و قادر به ارزیابی و تحلیل داستان‌های دیگر به منظور آشکار سازی معنای حقیقی آن‌هاست. بلولاند^{۲۱} نیز فراروایت‌ها را قصه‌های بنیادینی می‌داند که گفتمان را مشروع می‌کنند و توسط پسامدرنیست‌ها به دلیل آن که جامعه را در زندان محدودیت حبس می‌کنند و به نظام‌های اندیشه، کلیت می‌بخشند، مورد انتقاد واقع شده‌اند (۱۶، ص: ۵۳۳).
ولش^{۲۲} معتقد است که پسامدرنیسم از آن‌جا آغاز می‌شود که کل پایان می‌یابد و پسامدرنیسم به این معنا، علیه هر گونه یکه‌تازی مطلق می‌شود (۴).
حمله بی‌امان پسامدرنیسم به کلیسا ناشی از این نکته است که به عقیده او کلیسا ابزاری برای تنظیم قدرت و کنترل می‌باشد و ابهامات و تضادها را پنهان نگاه می‌دارد (۱۶، ص: ۵۲۵).

نفی فراروایت‌ها، پیامدهای گسترده‌ای را به دنبال دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- رد هر گونه دیدگاه متافیزیکی یا معرفت‌شناسانه.
- تباہ‌سازی امید به کشف جامعه معتدل و نیز ارایه نظریه حقیقی یا شرح دقیق آن.
- نفی هر گونه طرح کلان از دنیای طبیعی یا اجتماعی فراگیر که قابلیت تبدیل شدن به قانون داشته باشد (از جمله بی‌اعتباری ماتریالیسم تاریخی کارل مارکس).
- رد نظریه‌های اجتماعی، اخلاقی، سیاسی یا روانشناسی که ما به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر به سوی آن‌ها پیش می‌رویم.

و در یک جمله نفی فراروایت‌ها به معنای مخالفت با هر گونه نظریه‌پردازی (بر پایه مبانی مذهبی یا غیر مذهبی) و وضع قوانین ثابت خواهد بود و اصولاً مفهوم مدرن، از نظر لیوتار، نشانگر هر نوع معرفتی است که با توسل به روایتی کلان و جامع به خود مشروعیت می‌بخشد (۱۴، ص: ۱۹۶).

لیوتار می‌نویسد:

«از واژه مدرن برای مشخص ساختن علومی استفاده خواهیم کرد که با رجاع به فراگفتمانی از این دست که به صراحت به پاره‌ای روایت‌های کلان متوسل می‌شود، خود را مشروعیت می‌بخشد (۸، ص: ۵۰۴).

۹. بازی‌های زبانی و دگرگونی هویت‌های اجتماعی

لیوتار، بر این نکته تأکید می‌کند که رهایی بازی‌های زبانی از قید فراروایت‌ها در عصر مدرن منحصر به مسأله دانش و پژوهش نمی‌شود بلکه هویت‌های اجتماعی نیز به همین دلیل دگرگون شده‌اند و با گوشه نشین شدن فراروایت‌ها، سوژه‌های انسانی از قید مرزهای یکسان‌کننده گذشته رهایی یافته و هویت‌های فردی در طیف‌های گوناگونی از شیوه‌های سیاسی و اخلاقی شکل گرفته‌اند و هویت‌های اجتماعی نیز سیاسی، گوناگون و متکثر شده‌اند.

بنابراین، پسامدرنیسم در حوزه‌های مختلف از قبیل فرهنگ عمومی و سیاست و هنر لوازمی را در پی خواهد داشت، مثلاً در حوزه هنر و فرهنگ از اصل تکثرگرایی و عدم مداخله دولت در عرصه فرهنگ و هنر دفاع می‌کند ولی معتقد است هنرمند نباید خود و هنر خود را در خدمت آرمان‌های بزرگ یا منابع تجاری قرار دهد. در حوزه سیاست سوءظن به روایت‌های "سیاست نجات بخش"^{۲۳} مثل مارکسیسم که درصدد پدیدآوردن جامعه آرمانی انسانی‌اند پاره‌ای از این لوازم است.

لیوتار این نگرش را که به کارگیری عقلانیت علمی در حیات انسانی می‌تواند انسان را به سعادت برساند نوعی دیدگاه تخیلی و وهمی ارزیابی می‌کند و در نقطه مقابل به اقدامات منطقه‌ای و ابتکارات محلی با استفاده از سنت بومی تأکید می‌ورزد.

منطق پسامدرن با این منطق مخالف و بر این باور است که اسطوره‌های کلان در جامعه کنونی ارزش و اعتبار خود را از دست داده‌اند و لذا مدرنیسم نیز که متکی بر فرض مشروعیت صرف تفکر علمی بود، اعتبار خود را از دست داده است و دیگر نمی‌توان این داستان‌های توجیهی کلان مقیاس را پذیرفت و این که علم به لحاظ عینی حقیقی است از این پس دلیل محکمی برای مشروعیت آن به حساب نخواهد آمد و لذا مدرنیسم باید جای خود را به پسامدرنیسم بدهد. چون بیش از این نمی‌توان زندگی خود را بر عقلانیت علمی و پروژه روشنگری استوار ساخت. ارزش عقلانیت علمی اکنون در معرض تردید است و ما دیگر نمی‌توانیم آن را برتر از اشکال روایی و یا حتی معارض آن بدانیم و برعکس، اکنون می‌بینیم مشروعیت دانش علمی نیز بستگی به همین روایت‌ها دارد.

در عین حال نمی‌توانیم روایت‌های مورد تردید را بپذیریم زیرا آن‌ها نیز معیارهای بسیار گسترده و پدافنده‌ای هستند که نمی‌توان به آن‌ها باور داشت پس باید به یک فرهنگ پسامدرن برگردیم که در آن، این قبیل اسطوره‌های کلان و روایت‌های فراگیر و وعده‌های مبنی بر تحول و دگرگونی جامعه انسانی و سعادت‌مند ساختن آن به کمک علم خبری نیست (۱۳ و ۷، ص: ۱۶۱).

اکنون این پرسش مطرح است که پس از نابودی فراروایت‌ها مشروعیت را در کجا می‌توان یافت؟ افزون بر آن، این پرسش نیز مطرح می‌شود که در نبود معیارهای وحدت بخش، چه چیز یا چیزهایی می‌تواند الگوهای دستیابی به عدالت و هم‌زیستی اجتماعی باشند؟

لیوتار، ضمن اشاره به پاسخی که یورگن هابرماس به این سؤال داده است و بیان اشکال‌های پاسخ هابرماس، حل مشکل مشروعیت را منحصراً بر اساس «منطق شکنی»^{۲۴} می‌داند. منطق شکنی از اجماع و نهایی کردن عملکرد نظام دور می‌شود و به جای آن بر اندیشهٔ اختلاف نظر و ایجاد و تنظیم حرکات و اظهارات جدید تأکید می‌کند.

۱۰. عدالت، جایگزین اجماع

اما نظر لیوتار، برخلاف این دیدگاه است. از منظر لیوتار، این خود فراروایت‌ها هستند که دست‌خوش مشکلند و اجماع به هیچ وجه نمی‌تواند مبنای مشروعیت باشد او با اشاره به نکته‌ای که یادآور دیدگاه‌های نظریه‌پردازان ضد استعماری است بر این نکته تأکید می‌کند که روایت‌های جهانی عقلانیت و آزادی، تاکنون بهانه‌هایی بوده‌اند تا قدرت‌های غربی به واسطه آن‌ها به استعمار کشورها و دخالت در امور آن‌ها بپردازند.

بنابراین، در شرایطی که فراروایت‌ها بی‌اعتبار شده‌اند فقط طیفی از بازی‌های زبانی گوناگون بر جای مانده است و کاری که اندیشه پست‌مدرن انجام می‌دهد فقط فراهم آوردن شرایط است برای آن که تمامی این روایت‌ها مجالی برای عرضه خود بیابند و عدالت را در حق آنان اعمال کند.

در تاریخ علم بارها شنیده‌ایم که حتی شنیدن صدای یک نظریه غیر منتظره و نامأنوس تاریخ علم را تحت‌الشعاع خود قرار داده است و آن را به راهی متفاوت برده است لذا لیوتار تأکید می‌کند که ما نمی‌توانیم بیش از این به فراروایت‌هایی از قبیل رهایی بشر و دیالکتیک روح و امثال آن متوسل شویم. از نظر لیوتار «اجماع به یک ارزش منسوخ و مشکوک تبدیل شده، بر خلاف عدالت که به عنوان یک ارزش نه منسوخ و نه مشکوک

است، بنابراین ما باید به معنا و عملکردی از عدالت دست یابیم که ارتباطی با عملکرد و اجماع نداشته باشد (۸، ص: ۵۲۴).

بنابراین لیوتار تلاش می‌کند تا نشان دهد حداقل در ۵۰ سال گذشته دانش به گونه‌ای دیگر و خارج از ساختار دو فراروایت پیشرفت و آزادی به پیش رفته است. در حالی که دانش، با هدف کارآمدی و سودآوری و بر زمینه بازار اقتصاد جهانی تولید می‌شود. مشروعیت یافتن این دانش علمی که دارای تفاوت‌های اساسی با دانش روایی است نادرست می‌باشد. دانش علمی در حالی که تلاش می‌کند خود را جدا از دانش روایی اعلام کند خود بر زمینه‌ای روایی استوار است.

۱۱. منطق شکنی و مشروعیت

لیوتار هدف و غایت پایانی گفتگو را مغالطه^{۲۵} می‌داند و آن را با تناقضات، گسیختگی‌ها و ابهامات موجود در گفته‌ها مرتبط می‌شمارد ولی اساساً اختلاف نظر را به عنوان نیروی محرک در برخوردهای زبانی بر اجماع و وفاق برتری می‌دهد (۱۴، ص: ۱۹۲).

چنین به نظر می‌رسد که در این جا ترجمه «paralogy» به «مغالطه» ما را از مقصود اصلی لیوتار دور می‌کند، ظاهراً هدف لیوتار از این واژه مقید نبودن به ضوابط منطقی‌ای است که در خدمت وصول به وفاق و اجماع و یگانگی و تجانس قرار داشته و در استدلال‌های عقلانی و انتزاعی نیز پایه اصلی به شمار می‌روند از این رو، ترجمه این واژه به «منطق شکنی» ما را به این هدف لیوتار نزدیک‌تر می‌کند.

البته لیوتار تصریح می‌کند که باید میان «منطق شکنی» و «نوآوری» تفاوت قایل شد. نوآوری یا ابداع در هر حال در ذیل یک نظام منطقی و تحت فرمان آن است و دست کم توسط نظام برای بهبود کارایی مورد استفاده قرار می‌گیرد و این در حالی است که مغالطه حرکتی است که در جریان آن، نظام مربوط بسیار اندک و کند دست‌خوش تحول می‌شود یعنی نوعی شالوده شکنی را به همراه دارد.

نیکلسون^{۲۶} «۱۹۸۹» در توضیح واژه «paralogy» می‌نویسد: لیوتار وعده چیزی را می‌دهد که آن را منطق شکنی می‌نامد. فن تشخیص و تخریب فراتجویزهای بازی‌های زبانی که به وسیله ابداع و تدابیر متوالی برای پدیدآوردن ایده‌های جدید شکل گرفته‌اند (منطق شکنی) در قیاس با تجانس^{۲۷} یا توافق^{۲۸} الگوی جدیدی از مشروعیت را ارائه می‌دهد که خود را از اشتباهات نظری فراروایت‌ها و نیز از ترور و وحشت تلویحی نظریه سیستمی «لومان» جدا می‌سازد (۲۲، ص: ۱۹۹).

در هر حال منظور لیوتار از منطق‌شکنی (یا مغالطه) توجه دادن به این نکته است که یک حرکت زبانی، می‌تواند با پیشنهاد خود، قواعد بازی مربوط را بشکند و به همین جهت نقص قواعد موجود است که یک حرکت زبانی خاص به عنوان اشتباه یا منطق‌شکنی یا سفسطه به حساب می‌آید. لکن، این شکستن بازی زبانی خاص می‌تواند به عنوان شروع یک بازی زبانی دیگر نیز که دارای توانایی‌ها و مشخصات بالقوه دیگر نیز هست، تعبیر شود.

«با بازگشت به توصیف کاربردشناسی علمی، اکنون باید بر این مناقشه تأکید شود که اجماع، افقی است که هرگز نمی‌توان به آن دست یافت. تحقیق که در پرتو یک الگو «پارادایم» انجام می‌گیرد خواهان تثبیت است و به بهره برداری از اندیشه‌های فنی، اقتصادی یا هنری شباهت دارد. از این نکته نمی‌توان غفلت کرد» (۷، ص: ۱۶۸ و ۸، ص: ۵۲۰).

۱۲. نظریه نظام عبارتها

لیوتار نیز عنوان «نظام عبارتها» را جایگزین مفهوم بازی زبانی ویتگنشتاینی می‌کند و بر این باور است که آشنایی وی با کتاب *تحقیقات فلسفی ویتگنشتاین* در انصراف ذهن او از «متافیزیک سوژه دکارتی» مفید و مؤثر بوده است. اما در عین حال بازی‌های زبانی دلالت بر وجود بازیگرانی دارد که از زبان به عنوان جعبه ابزار و از واژه‌ها به عنوان ابزار داخل جعبه استفاده می‌کنند. ولی «نظام عبارات» سوژه استعلایی را از مقام فاعلیت پایین کشانیده و آن را در حدّ یکی از محصولات نظام عبارات فرو می‌کاهد. لیوتار در مصاحبه‌ای می‌گوید:

«بازی‌های زبانی بر بازیگرانی دلالت دارد که از زبان به عنوان جعبه ابزار بهره می‌گیرند و در نتیجه همان تحولات همیشگی و انسان محوری غربی دوباره به چشم می‌آید [ولی] پیام [نظام] عبارات آن است که این بازیگران در جهان‌هایی که عبارات قبل از هرگونه قصدی آفریده‌اند، در موقعیتی کاملاً مغایر این وضع، قرار داشته‌اند» (۲۰، ص: ۱۷).

از نظر لیوتار، میان نظریه کانت در خصوص سه قوه (عقل نظری و عقل عملی و حکم) از یک سو، و نظریه «بازی‌های زبانی ویتگنشتاین»، از سوی دیگر، نوعی تقارن ساختاری وجود دارد. زیرا هر یک از سه قوه، مانند هر بازی زبانی، تابع قوانین و معیارهای خاص خودند و به هیچ وجه نباید قانون مربوط به یکی از آن‌ها را در مورد دیگری تسری داد. البته لیوتار از این هم فراتر رفته و این فرض را مطرح می‌کند که همواره تفاوت‌هایی در کارند که یکسان و کلی نیستند و نیز گفتمان‌ها از تنوعی گریزناپذیر برخوردارند.

لیوتار، بر این باور است که بازی‌های زبانی هم‌چون رشته اجتماعی‌ای هستند که جامعه را به هم پیوند می‌دهند، وی تعامل اجتماعی را اساساً بر حسب انجام یک حرکت در یک بازی، ایفای یک نقش و مشارکت در بازی‌های متعدد زبانی مجزا، توصیف می‌کند. بر این اساس، وی «خود»^{۲۹} را به عنوان تعامل تمام بازی‌های زبانی که در آن شرکت می‌کند توصیف می‌کند بنابراین، مدلی که لیوتار از جامعه پسامدرن ارائه می‌دهد مدلی است که در آن فرد در داخل بازی‌های زبانی متعدد و گوناگونی که مشخصه‌اش تنوع و ستیزه است در مبارزه است (۹، ص: ۲۰۳).

بدینسان، پروژه حذف «سوژه استعلایی» در سراسر کتاب *تفاوت* لیوتار تعقیب می‌شود و در این خصوص دیدگاه او شباهت بسیاری با طرح بودریلارد^{۳۰} دارد. زیرا هم لیوتار و هم بودریار درصدد ارائه طرحی‌اند که به هیچ وجه در آن نیازی برای توسل به «سوژه» احساس نشود. این طرح را می‌توان با طرح سوژکتیویته‌های نوین در دیدگاه خود سروری فوکو^{۳۱} و جستجوی «دلوز»^{۳۲} و «گتاری»^{۳۳} مقایسه کرد.

بر اساس طرح لیوتار، در نظام عبارات، هر عبارت به مثابه واحد اصلی نظریه ارزیابی می‌شود و وظیفه اصلی «نظام عبارات» نیز حفظ پیوستگی میان عبارات است و لیوتار درصدد ارائه بیانی نو از مسایل سیاسی در پرتو این نظریه است و همان طور که در مورد بازی‌های زبانی گفته شد، هیچ داوری برای قضاوت میان بازی‌های زبانی وجود ندارد. در «نظام عبارات» نیز توسل به هیچ فراگفتمانی برای داوری میان عبارات نمی‌تواند پاسخگوی نیاز موجود باشد. به عبارت دیگر، لیوتار، در این جا نیز، به پیروی از بحث گذشته خود در خصوص عدالت، علیه هرگونه گفتمان کلی‌گرا اتخاذ موضع نموده و بر این باور است که اگر کسی درصدد است تا بدون چشم‌اندازهای کلی به قضاوت بنشیند باید در جستجوی تفاوت‌ها باشد و گوش به سکوت‌های حاکی از تفاوت‌ها بسپارد. زیرا گفتمان کلی‌گرا، گفتمان اقلیت را پایمال کرده و ضعف را سرکوب می‌کند.

لیوتار، در جای جای فلسفه خود، برای تبیین نظریه نفی فراروایت‌ها از مطالعات زبانی (به ویژه نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین) کمک و استمداد می‌جوید و گاه آن را در قالب تحلیل‌های جامعه‌شناختی یا مطالعات روان‌شناسی عرضه می‌دارد و بی‌اعتباری فراروایت‌ها را به عنوان رویدادی مبارک نوید می‌دهد.

به عقیده لیوتار، دانش پسامدرن، مخالف فراروایت‌ها و گزاره‌های بنیادین است و خود را از طرح‌های کلی مشروعیت بخش دور نگاه می‌دارد و در مقابل از تکثر و گوناگونی و نوآوری و پیشنهادهای همیشگی و الهام گرفته از قوانین محلی حمایت می‌کند. توجه اصلی لیوتار در کتاب وضعیت پسامدرن، بر تفاوت‌هایی است که به زعم او میان روایت‌های بزرگ سنتی

(از جمله روایت آزادی و پیشرفت) از یک سو و نظریه اجتماعی نوینی است که لیوتار آن را به عنوان فلسفه تبیین کننده شکل جدیدی از دانش توصیف می‌کند.

کردار مدرن، کلی سازی و شبیه سازی فرا چشم اندازها است و در نتیجه آن چه که لیوتار از آن با عنوان تنوع بازی‌های زبانی یاد می‌کند در کردار مدرن، دچار اختلال می‌شود و در نتیجه، فرارویتهای مدرنیته از یک سو به فرا چشم اندازهای کلی ابراز تمایل می‌کنند و هم‌زمان سایر چشم اندازهای رقیب را به سمت حاشیه‌ای شدن سوق می‌دهند و آن‌ها را از حضور جدی محروم می‌سازند.

۱۲.۱. نقد اول: آیا نظریه نفی فرارویتهای خود یک فراروایت نیست؟

دیدگاه لیوتار و نیز چشم انداز به ظاهر زیبایی که او نوید داده است، به رغم تأیید بسیاری از متفکران از زاویه‌های دیگری، نیز، مورد انتقاد قرار گرفته است. برخی از این انتقادهای ریشه در سخنان بعدی خود لیوتار نیز دارند.

شاید اولین نکته این باشد که آیا نظریه نفی فرارویتهای خود به یک فراروایت تبدیل نشده است؟ و آیا نظریه بازی‌های زبانی صرفاً خود نیز یک بازی زبانی نیست و آیا می‌تواند ادعایی بیش از یک بازی زبانی خرد و یک روایت محلی و بومی داشته باشد؟

نظام‌های فراگیر باعث نابسامانی وضع بشر و سرگشتگی کنونی اویند اما باز جای این سؤال باقی است که آیا پذیرش این نکته ما را به سوی یک نظریه فراگیر دیگر نمی‌کشاند؟ که همان ایراد فراگیری مانع و جامع بودن را به نحو بارزتری داشته باشد؟ و این نمونه‌ای از تضادهای درونی پسامدرنیسم است که زوایای مختلف آن، یکدیگر را نفی می‌کنند و مجموعه‌ای را به دست می‌دهد که نه قابل دفاع و نه قابل نقد است.

ردّ فرارویتهای توسط پسامدرنیست‌ها به معنای مخالفت با هرگونه نظریه پردازی و وضع هرگونه قانون ثابت است. آن‌ها، اما، از این نکته غفلت کرده‌اند که گریزی از نظریه پردازی ندارند. جمله معروف لیوتار «پسامدرنیسم بی‌اعتقادی به فرارویتهای خود است» به نوبه خود یک نظریه کلان و فراروایت است. و لذا برخی از منتقدان پسامدرن از جمله رطاسنی^{۳۴} و بوین^{۳۵} (۱۹۱۷) بر این باورند که لیوتار، در کل تصویر بسیار گسترده‌ای ترسیم می‌کند و در جریان تلاش برای یافتن یک نظریه اجتماعی پسامدرن نمی‌تواند از تعیین معادل کاربردی برای روایت کلان بگریزند (۱۳، ص: ۴۰۵).

این نکته از دید لیوتار پنهان مانده است که بازی‌های زبانی نیز فقط در چارچوب یک نظام کلی زبانی امکان بروز و حضور دارند و این نظام نیز به نوبه خود نیازمند مجموعه‌ای اصول کلی است و این که لیوتار نیز درصدد توضیح ویژگی‌های کلی جامعه پسامدرن می‌باشد حاکی از آن است که او نیز (گرچه ناخودآگاه) به وجود این چارچوب کلی اعتراف

دارد: چارچوبی که توسط همه بازیگران بازی‌های زبانی اگرچه به صورت تلویحی، مورد توافق قرار گرفته است. در غیر این صورت، لیوتار نمی‌تواند انتظار داشته باشد که سخنان او توسط این بازیگران فهمیده شود و یا میان او و خوانندگان تفاهمی برقرار گردد. البته طبیعی است که باور به این چارچوب کلی در تضاد صریح با تضاد میان بازی‌های زبانی خواهد بود.

به هر حال شاید بتوان از این نقد، با تسامح گذشت و پیام پسامدرن را به گونه دیگری دریافت و این در حالی است که نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین که اساس دیدگاه لیوتار را تشکیل می‌دهد با اعتراض‌ها و اشکالات اساسی‌ای مواجه است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱.۱.۱۲. عدم تبعیت معنا از اراده جدی گوینده: در نظریه ویتگنشتاین، بر اساس توضیح آلستون، معنا تابع «فعل ضمن گفتاری» گوینده است و بنابراین فعل ضمن گفتاری همان مراد جدی متکلم است (و نه اراده استعمالی^{۳۶}) و نمونه‌هایی نیز که آلستون در این خصوص ذکر می‌کند از قبیل دستور دادن، استفهام، تمنی و خواهش، عموماً، به اراده جدی متکلم باز می‌گردند.

اما در مواردی که اراده جدی بر خلاف اراده استعمالی باشد این نظریه از توجیه معنا ناتوان است. زیرا ما می‌دانیم که معنای یک جمله در موردی که اراده جدی و اراده استعمالی بر یکدیگر انطباق دارد و نیز موردی که این دو اراده با یکدیگر تفاوت دارند یکسان است در حالی که لازمه نظریه ویتگنشتاین آن است که معنای این جمله در این مورد متفاوت باشد. مثلاً اگر گوینده، با اراده جدی بگوید «کتاب را به من بده» معنای این جمله همان برانگیختن جدی مخاطب است، حال اگر این جمله را با قصد تمسخر بگوید باید معنای آن متفاوت با مورد قبلی باشد و این دقیقاً بر خلاف دریافت ماست. یعنی ما در می‌یابیم که مراد جدی گوینده در ایجاد معنا برای جمله دخالت ندارد و در غیر این صورت لازم می‌آید که یک واژه همراه با اراده‌های جدی چند دارای معانی چندی نیز باشد و این برخلاف دریافت ماست.

۱.۱.۲. نیاز فعل گفتاری به معنا (و نه برعکس): اگر منظور ویتگنشتاین از نظریه کاربردی معنا آن است که بین معنا و فعل گفتاری خاص یک رابطه واقعی و نفس‌الامری وجود دارد و قبل از کاربرد ما چیزی به نام معنا نداریم و دقیقاً این کاربرد (مراد جدی) است که معنا را پدید می‌آورد قطعاً نمی‌توان با این نظریه موافقت کرد زیرا مسأله دقیقاً برعکس این معناست، چون اگر ما معنا را نداشته باشیم نمی‌توانیم فعل ضمن گفتاری خاصی داشته باشیم. و فعل گفتاری خاص یا همان بعث و برانگیختن اعتباری، (برخلاف

بعث تکوینی) بدون وساطت معنا، امکان‌پذیر نخواهد بود. فعل گفتاری خاص با القای معانی (و نه با حرکات بدنی) تحقق می‌یابد. به عنوان نمونه چگونه می‌توان مصداقی از خواهش کردن (غیر تکوینی) را بدون داشتن انشای یک معنا به داعی خواهش کردن تحقق بخشیم؟ به عبارت دیگر بر خلاف نظریه کاربردی، معنا تابع فعل گفتاری خاص نیست بلکه بر عکس، فعل گفتاری خاص تابع معنا است و ما برای تحقق فعل گفتاری نیازمند معناییم و بدون معنا نمی‌توان فعل ضمن گفتاری خاصی انجام داد (۵، صص: ۶-۸۴).

۱۲. ۱. ۳. عدم امکان رشد زبان (در نظریه بازی‌های زبانی): بر اساس نظریه ویتگنشتاین، فلسفه به هیچ وجه مجاز نیست که در کاربرد بالفعل زمان دخالت کند زیرا زبان روزمره در این دیدگاه از نوعی تقدس برخوردار است. فلسفه فقط می‌تواند کاربردهای زبان را توصیف کند. اما نمی‌تواند برای زبان توصیه‌ای داشته باشد (۲، ص: ۶۳۵) و بر این اساس، رشد زبان نه ضرورت دارد و نه ممکن است و این در حالی است که تغییر و تحول و رشد زبان امری غیر قابل انکار است.

معنای این سخن آن است که در تصور ویتگنشتاین، فلسفه کاربرد بالفعل زبان را تغییر نمی‌دهد. البته روش‌های بسیاری برای تغییر زبان عرفی وجود دارد و در واقع زبان، پیوسته، در حال دگرگونی است اما در نظریه ویتگنشتاین هیچ گونه مال‌اندیشی برای اتخاذ هرگونه نحوه جدید سخن گفتن که مغایر با شیوه موجود آن باشد نداریم.

۱۲. ۲. نقد دوم: نسبیت باوری و شکاکیت در نظریه نفی فراواپت‌ها

آن گونه که تامسون کلارک^{۳۷} بیان می‌کند: نظریه بازی‌های زبانی نمی‌تواند خود را از شکاکیت برهاند و نسبی‌گرایی و شک‌گرایی لازمه چنین تفکری است زیرا بر اساس نظریه بازی‌های زبانی هیچ گونه وجه مشترکی بین این زبان نیست و هر بازی زبانی‌ای دارای پیش‌فرض‌هایی است که این پیش‌فرض‌ها نه در خود این بازی زبانی، و نه در هیچ بازی زبانی دیگری، قابل اثبات، و یا ابطال، نیستند این پیش‌فرض‌ها صرفاً پذیرفتنی‌اند و نه اثبات‌شدنی و کسی که این پیش‌فرض را نمی‌پذیرد فقط می‌تواند در آن بازی زبانی مربوط مشارکت نکند. بنابراین هیچ‌گونه ادعایی نسبت به شناخت جهان قابل اثبات نیست.

این نسبیت باوری ارزشی نقطه ضعف اصلی فلسفه لیوتار به شمار می‌رود. نظریه بازی‌های زبانی حقیقت را در داخل قراردادهای وابسته به زبان استحاله می‌کند و در این دیدگاه حقیقت نتیجه و اثر گفتمان است و در نتیجه چیزی از حقیقت باقی نمی‌ماند. حقیقت فقط فرآورده‌های افسون اراده‌ی ما به وسیله زبان است.

اگر زبان، جهان خودش را، بدون مرجعیت واقع، تولید و بازتولید می‌کند، پس محال است که از قطعیت سخن بگوییم زیرا زبان یک علامت ساختگی است و نمی‌تواند حقیقت را

بیمه کند. پسامدرنیسم موضوع «قرایت حقیقی» را رها می‌کند به این معنا که حقیقت نیازمند یک وحدت برون ذاتی یا مصداقی است که محتوی حکم یا گزاره حقیقت باشد. حقیقت به مصداق و موضوع آزمودنی صریح و روشن نیاز دارد به طوری که یک شخص بتواند در ایست - گاه، در خارج و متن، ثابت بماند و آنچه را که حقیقی است کشف کند. امکان کشف حقیقت، مورد انکار لیوتار نیز قرار گرفته است (۱، ص: ۱۳۵) و بر این باور است که حقیقت استدلال «دیگری» را حذف می‌کند. به جز دیدگاه «شخص»ی ما که تعریف ما را از حقیقت واژگون می‌سازد. به گونه‌ای که حتی حقیقت فقط چیزی باشد که ما آمده‌ایم تا آن را مسلم فرض کنیم (همان، ص: ۱۳۶).

ژان بودریار (۱۹۸۲) نیز بر بی‌علاقگی پسامدرن نسبت به تمام پیشنهادات مطرح شده به منظور کشف حقیقت تأکید می‌ورزد (همان، ص: ۱۳۴) و در سال ۱۹۸۶ نیز به صراحت می‌گوید «به واقع راز نظریه آن است که حقیقت وجود ندارد» (همان، ص: ۱۳۲). از نظر او نظریه مدرن، واقعیت معرفت شناسانه را می‌پذیرد در حالی که چنین واقعیتی وجود ندارد (همان، ص: ۱۴۱).

پسامدرن‌ها بر این باورند که تمام معرفت‌ها محدود به زیانند و حقیقت همواره مطلق و استبدادی است. ادعای حقیقت صرفاً بازی قدرت است و تحت نفوذ کسانی است که در اعمال خود دارای نفعند و به تعبیر «فوکو» ما از میان قدرت در معرض باز تولید حقیقت هستیم. ما نمی‌توانیم زور را اعمال کنیم مگر آن که از میان تولید حقیقت، اعمال قدرت کنیم. جدایی حقیقت از قدرت محال است. پسامدرن‌ها تحت تأثیر نیچه، عشق به معرفت را به استهزا می‌گیرند و بر برتری افسانه بر حقیقت صحه می‌گذارند. در گذشته نیز اشاره شد که لیوتار، اصولاً الحاد و ظلم را به معنای ادعای برتری یک بازی زبانی بر سایر بازی‌ها می‌داند و عدالت را صرفاً در تنوع بازی‌های زبانی، بی آن که هیچ یک از آن‌ها ادعای واقعیت مطلق بودن را داشته باشند، جستجو می‌کند.

به طور کلی می‌توان دیدگاه لیوتار را درباره جایگاه علم با دو ویژگی مشخص کرد. اولاً، علم نیز (مانند مارکسیسم) فقط یک فراروایت است و مشروعیتی بیش از دیگر فراروایت‌ها ندارد. ثانیاً، در دنیای پسامدرن، قضاوت درباره علم با اثربخشی و کارایی انجام می‌شود و علم به تکنولوژی تبدیل شده است. علم نیز مانند سایر گفتمان‌ها بر اساس زمینه سیاسی که در آن تنازعات قدرت برای کنترل معنا رخ می‌دهد مورد نگرش قرار می‌گیرد. بنابراین اگر علم گفتمانی مساوی و برابر با سایر گفتمان‌هاست، هیچ مبنای شایسته‌ای برای برتری علم بر طالع‌بینی و خلقت‌گرایی یا هر نظریه دیگری درباره نژاد و جنسیت وجود ندارد (۱۶، ص: ۵۳۳).

دیدگاه مدرن، علم را نویدبخش‌رهایی انسان می‌داند اما در نگاه پسامدرن، علم تداعی‌کننده ظلم و سلطه و قدرتِ تمرکز یافته است. همان‌طور که دیدگاه مدرن علم را جهان‌شمول می‌داند ولی نگاه پسامدرن به علم، باعث تقویت ذهن در تشخیص تفاوت‌ها است. از نظر لیوتار کانون اصلی منازعات برای کسب قدرت در جهان معاصر دانش و به خصوص کنترل اطلاعات است و در کنار پرسش از قدرت پرسش از این‌که چه کسی می‌داند؟ نیز مطرح است.

۱۳. لیوتار و تقلیل شناخت به ساحت‌های زیستی و ...

نفی فراروایت‌ها، در اندیشه لیوتار، که مهم‌ترین ویژگی تفکر اوست حاصل موضعی است که او در قبال نظریه‌های کل‌گرایانه اتخاذ می‌کند. او فراروایت حاکم بر مدرنیته را، آزادی از جهل و تردید معرفی می‌کند.

او با نفی فراروایت آزادی از جهل و تردید، در حقیقت دو کار انجام می‌دهد. اول: تقلیل شناخت به ساحت‌های زیستی، فرهنگی، تاریخی و اجتماعی انسان‌ها، و انکار ارزش معرفتی آن.

دوم: نفی کل‌گرایی از ساحت‌های غیر معرفتی، لیوتار، با هر نوع ساختارگرایی فراگیری که مقتضی روایتی فراگیر و عام باشد را، نفی می‌کند. او با انکار ساختارگرایی، هر فراروایتی را ناشی از اعمال قدرت یک مرکز برای تهدید، ترور و حذف مراکز رقیب می‌داند.

از نظر او، هر روایت در محدوده اعتبار عملی و محدود خود معتبر است و نتیجه این ادعای لیوتار، تکثر روایت‌ها است. تردید در ارزش معرفتی علم، ریشه در آموزه‌های هیوم و کانت دارد، لیوتار از فلسفه دکارتی به سمت فلسفه‌ای که جهان بین‌الذهانی و زبان را مورد تأیید قرار می‌دهد، حرکت می‌کند. او در این چرخش زبانی خود، فلسفه، به معنای معرفت‌شناسی را، نیز روایتی کلان می‌داند که محتوای آن بیان حقیقت و نشان دادن معنای سایر داستان‌هاست.

او به تبع ویتگنشتاین، هرگونه ذات را از زبان نفی می‌کند. زبان نه ماهیت دارد و نه قابل توصیف است، بلکه مکانی برای ستیز و کشمکش است.

لیوتار، با نفی مطلق هویت معرفتی زبان، کاربرد معرفتی عقل را نیز به طور مطلق نفی می‌کند و چون زبان را مکانی برای ستیز و کشمکش می‌داند، زبان فارغ از اختلاف را نوعی ستم و ظلم به تفاوت و نادیده گرفتن «دیگری» می‌خواند.

شاید لیوتار به دلیل موضع‌گیری فوق، از کنار تناقض‌هایی که نسبت به کلام او پیش می‌آید، بدون هراس گذر کرده و به سوی حل آن‌ها نیز گام بر نمی‌دارد. او از این که روایت خود او نیز، که نفی هر حکم کلی را می‌کند، به صورت یک روایت کلی درآمده و در نتیجه تناقض آمیز است، به سادگی می‌گذرد، زیرا او زبان را به معنای اختیار چیزی می‌گیرد که نمی‌تواند مورد تفکر قرار گیرد. او هرگونه ادعایی را برای حل تناقض به معنای خروج از حرکت مستمر زبان و رفتن به سوی امر متعالی می‌داند.

لیوتار، عدالت را در این می‌داند که هیچ زبانی تحت سیطره و اجبار بازی زبانی دیگری قرار نگیرد. از نظر او هیچ زبان نهایی‌ای وجود ندارد، او حقیقت را به معنای تحمیل یک جهانی بر جهان دیگر می‌داند. از نظر او عقل وجود ندارد و فقط عقول درکارند. اشکال نخستی که به لیوتار وارد می‌شود مربوط به تقلیل‌گرایی او و ارجاع معرفت به دیگر ساحت‌های وجودی انسان و به خصوص قدرت است. او حقیقت را نتیجه تحمیل می‌داند. به نظر می‌رسد اگر لیوتار در تقلیل‌گرایی خود موفق باشد، از پاسخ‌گویی به اشکالاتی که به او می‌شود مصونیت می‌یابد، زیرا همه اشکالات مبتنی بر روایی اعتبار حقیقت است.

تقلیل‌گرایی، ابداع و ابتکار لیوتار و یا دیگر فیلسوفان پسامدرن نیست. بلکه پدیده‌ای مدرن است که پس از تردید در ارزش معرفتی علم به تدریج توسعه و گسترش یافته است. تبدیل شک دستوری دکارت به شک ساختاری کانت، که از مسیر تأملات و شبهات هیوم به وقوع پیوست، زمینه تقلیل‌گرایی را در اندیشه مدرن فراهم آورد.

پوزیتیویسم، آخرین جریان معرفتی بود که از ارزش معرفتی شناخت علمی در چارچوب گزاره‌های آزمون‌پذیر دفاع می‌کرد و مجموعه مباحثاتی که در حاشیه حلقهٔ وین در طی قرن بیستم، تحت عنوان فلسفه علم شکل گرفت، این سنگر را نیز در هم ریخت، و بدین ترتیب، علم به افق‌های زیستی و به خصوص تاریخی و اجتماعی انسان، ارجاع داده شد و به جای آن که فراسوی عزم و جزم انسانی، به هدایت و راهبری او بپردازد، در حاشیه اراده و انتخاب او به توجیه وضعیت زندگی پرداخت و یا در خدمت آن قرار گرفت.

معرفت و شناخت انسانی را «کانت» به ساختار ذهنی او، «فروید» به ساختار روانی و «مارکس» به ساختار اجتماعی باز می‌گرداند.

با افول و زوال ارزش معرفتی علم، تنها پایگاهی که برای فراروایت‌ها باقی می‌ماند، ساختارهای کلی و فراگیری است که بر ذهن و روان آدمی و یا بر نظام اجتماعی او مسلط باشند و فیلسوفان پست‌مدرن، و از جمله لیوتار؛ با ساختار شکنی خود این پایگاه را نیز تخریب می‌کنند.

تقلیل‌گرایی، که پدیده‌ای مدرن است، در نخستین گام، نسبت فهم و حقیقت را به دنبال می‌آورد لکن، تقلیل‌گرایی پسامدرن، نسبت فهم و حقیقت را به گونه‌ای مضاعف، متکثر می‌کند چندان که امکان مفاهمه و زبان و گفتگوی مشترک و واحد را نیز متزلزل می‌کند.

لیوتار، به دلیل همین تقلیل‌گرایی است که خود را درگیر استدلال‌های منطقی نمی‌کند و از کنار تناقض‌های گفتاری خود با تمسخر و استهزا می‌گذرد. این گونه تعامل با ساحت معرفت، در برخی از فیلسوفان اگزیستانس نیز وجود دارد، آن‌ها به موازات اعتماد بر وجود انسانی می‌کوشند تا احساس و دنیای شخصی افراد را تبیین و توصیف نمایند و بر استدلال‌های منطقی‌ای که در قبال گزینش‌های انسانی افراد قرار می‌گیرد با بی‌توجهی می‌گذرند.

از آن‌چه گذشت، دانسته می‌شود که مهم‌ترین نقد باید متوجه تقلیل‌گرایی لیوتار و دیگر فیلسوفان پسامدرن باشد و تا هنگامی که این موضع مورد نقد قرار نگیرد امکان گفتگو و استدلال باقی نمی‌ماند.

۱۴. عدم امکان نفی مطلق معرفت

پس از آن که ابعاد تقلیل‌گرایی لیوتار واضح و روشن شد، اشکالی که بر او از این ناحیه وارد می‌شود، ساده و آسان می‌شود. نفی مطلق معرفت و تردید عام و فراگیر نسبت به جنبه بازنمایی و حکایت غیر ممکن است، زیرا، اولاً، حکایت و بازنمایی ذاتی علم است. ثانیاً: تردید، شک و خطا، که اعتبار و روایی معرفت را دست‌خوش تزلزل می‌کند، تنها در بخش خاصی از معرفت می‌تواند راه یابد و بخشی دیگر از معرفت که بدیهی است، در کشف و بازنمایی خود، احتمال تردید را نیز بر نمی‌تابد.

علم واقعیتی است که همواره معطوف به معلوم است و همواره از چیزی حکایت می‌کند و بنابراین هرگز نمی‌توان مطلق حکایت و بازنمایی از علم را نفی کرد، و اگر تردیدی در جنبه کشفیت علم است، کشفیت و بازنمایی آن نسبت به حوزه‌هایی خاص از واقعیت محل تردید است، مثلاً در این که علم انسان به مثلث، از واقعیت مثلثی در خارج از ظرف ادراک و علم انسان حکایت کند، تردید است و البته این تردید، تردیدی شایسته و رواست، علامه طباطبایی در کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ضمن تأکید بر جنبه روایت و حکایت علم، پیدایش خطا در علم را ناشی از استنادها و تطبیق‌های ناظر می‌داند، که در اثر استناد کار یک قوه به قوه‌ای دیگر پدید می‌آید (۳).

با چشم پوشی از تحلیلی که دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری خطا می‌شود نکته مهم این است که تردید و شک نمی‌تواند همهٔ قلمرو آگاهی و معرفت آدمی را فراگیرد بلکه، خطا و تردید همواره در حاشیهٔ معرفتی تردیدناپذیر و بالضروره راست، شکل می‌گیرد.

یادداشت‌ها

۱- Lyotard, Jean François فیلسوف فرانسوی و از نظریه‌پردازان اصلی پسامدرن. او در دانشگاه‌های مهم فرانسه و آمریکا تدریس کرده است و آثار بسیار متنوعی از خود به جا گذاشته است که مهم‌ترین کتاب *The Postmodern Condition, A Report on Knowledge* است که توسط آقای حسینعلی نوذری به فارسی ترجمه و با عنوان وضعیت پسامدرن، گزارشی درباره دانش، توسط نشر نی منتشر شده است.

۲- این مقاله به همراه نوزده مقاله دیگر از لیوتار در مجموعه‌ای با عنوان *the Lyotard Readers* توسط آندرو بنجامین در سال ۱۹۸۹ منتشر شده است.

3- Linguistic turn

4- other

5- Answering the Question what is Postmodernism?

۶- لودویگ یوزف یوهان ویتگنشتاین (Ludwig Josef Johann Wittgenstein 1889-1951) از مهم‌ترین فیلسوفان متأخر اروپاست و گرچه متولد اطریش می‌باشد اما عمده فلسفه خود را در انگلستان سر و سامان داده است او در طول حیات خویش دو فلسفه مخالف و لاقبل، متفاوت- پدید آورد هر دو فلسفه او نیز در شکل‌گیری دو مکتب مهم فلسفه قرن بیستم یعنی پوزیتویسم و پسامدرنیسم نقش اساسی ایفا کرده‌اند فلسفه نخست او در کتابی به نام *رساله منطقی- فلسفی*، مشهور به تراکتاتوس (tractatus) تبیین شده است. این کتاب ۸۰ صفحه‌ای آن چنان در شکل‌گیری مکتب پوزیتویسم منطقی مؤثر افتاد که سطر به سطر آن در جلسات حلقه وین خوانده می‌شد و مورد بحث قرار می‌گرفت. ویتگنشتاین در فلسفه متقدم خود بر این باور است که میان اشیا و موضوعات تناظری یک به یک برقرار است و در هر مورد فقط یک گزاره صحیح درباره نسبت موجود میان اشیا و موضوعات با هم وجود دارد. دیدگاهی که به نظریه تصویری (Picture of mining) شهرت یافته است و این یکی از مهم‌ترین مسائلی بود که او در فلسفه متأخر خود آن را رها و به تعبیر درست‌تر نفی کرد و به جای آن به نظریه بازی‌های زبانی روی آورد.

7- Thomas Kunn. (Samuel)

متولد ۱۹۲۲، مورخ و فیلسوف علم آمریکایی در دانشگاه‌های مختلف آمریکا تدریس کرده است و مشهورترین کتاب او نیز *ساختار/انقلاب علمی* است که در ۱۹۶۲ منتشر شده است و به رغم آن که

تأثیر نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین بر فلسفه لیوتار ۸۹

کتاب او اصلاً تاریخی بود، و نه فلسفی، الزاماً پرسش از عقلانیت علم را مطرح کرد زیرا بر اساس دیدگاه او پیشرفت‌های علمی محصول افزایش تدریجی واقعیت‌ها نیست بلکه نتیجه جا به جایی در تفسیرها است که یک الگو یا پارادایم علمی جانشین پارادایم دیگری می‌شود این پارادایم‌ها آن چنان متمایز از یکدیگرند که غیر قابل قیاس بوده و حتی واژگان آن‌ها معلوم نیست قابل ترجمه به یکدیگر هستند یا نه؟

8- the philosophical investigations

9- the use theory

10- William P. Alston.

فیلسوف آمریکایی که از سرشناس‌ترین و مهم‌ترین معرفت‌شناسان معاصر و از برجسته‌ترین فیلسوفان دین در قرن بیستم است.

11- locutionary

12- perlocutionary

13- illocutionary

14- contextualism

15- foundationalism

16- family resemblance

17- *The Differend*, Minneapolis: University of Minnesota press, 1988.

لیوتار در عنوان کتاب به جای واژه Difference از واژه Differend استفاده کرده تا اشاره به نوعی از تفاوت مورد نظر داشته باشد لذا برخی مترجمان فارسی آن را به تفاوت (به جای تفاوت) ترجمه کرده‌اند و در این مقاله نیز همین معادل را آورده‌ایم.

18 – Jürgen Habermas

19- John von Neumann

۲۰- این مقاله توسط پیام یزدانجو ترجمه و در کتاب *به سوی پسا مدرن*، تهران: نشر مرکز منتشر شده است.

21- G. Harland Bloland

22 - W. Welsch

23- Politics of redemption

۲۴- *Parology* در مورد چرایی ترجمه این واژه به منطق شکنی، به بند ۱۱ همین نوشتار مراجعه کنید.

25- paralogy

26- Nicholson, Coral

27- homology

28- consensus

29- self

30- J. Baudrillard

جامعه شناس جنجال برانگیز و فیلسوف پسامدرن که دوران پسامدرن را به عنوان دوره رسانه‌های همگانی انبوه معرفی می‌کند در دیدگاه او انسان پسامدرن در دنیایی از تصاویر زندگی می‌کند و حقیقت فقط محصول ارزش‌هایی است که مورد توافق قرار گرفته‌اند. او مفاهیمی هم چون مصرف، جامعه رسانه، اطلاعات، مدگرایی، شبیه سازی، فرار واقعیت را در فلسفه خود طرح و بررسی کرده است و شاید مهم‌ترین کتاب او *مبادله نمادین و مرگ* است.

31- Michel Foucault (1926-1984)

فیلسوف فرانسوی که عمده تلاش او معطوف به نشان دادن ایده‌های بنیادین درباره چگونگی تفکر مردم درباره حقایق جاودانه ماهیت بشری و تغییرات اجتماعی زندگی انسان‌ها است. دیدگاه او درباره قدرت یک مفهوم اصلی پسامدرنیستی است و همانند نیچه می‌پذیرد که تمام زندگی قدرت است.

32- Gilles, Deleuze

(۱۹۲۵-۱۹۹۷) فیلسوف و همکار فیلیکس گتاری که پساساختارگرایی و رادیکالیسم سیاسی را با یکدیگر تلفیق نموده و کتاب جنجال برانگیزشان با نام *ضد/ادیپ کاپیتالیسم و شیروفرنی* را در سال ۱۹۷۲ منتشر کردند.

33- Fix, Guattari

34- Ali Rattansi

35- Roy Boyne

۳۶- منظور از اراده استعمال (یا همان اراده ظاهری) اراده مکشوف به کاشف از قصد انشا است یعنی مدلول کاشف از قصد انشا را اراده استعمالی گویند خواه مطابق با تمام خصوصیات اراده خطور کرده در شخص باشد یا نباشد ولی اراده جدی (یا باطنی) همان اراده خطور کرده در ضمیر است اعم از آن که مدلول لفظ کاملاً با آن مطابق باشد یا نباشد (ترمینولوژی حقوق، محمد جعفر جعفری شهیدی).

37- Thomson Clark

منابع

الف: فارسی

۱. پائولین، مری روسناتو، (۱۳۸۰)، *پسامدرنیسم و علوم اجتماعی*، ترجمه محمد حسین کاظم پور، تهران: نشر آینه.
۲. تن، ک. ت. (بی تا)، *مفهوم فلسفه نزد ویتگنشتاین*، ترجمه کامران قره گزلی، تهران.
۳. طباطبایی، محمدحسین، (بی تا)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، مقاله چهارم، قم: سازمان تبلیغات اسلامی
۴. عبادیان، محمود، (۱۳۷۲)، "پسامدرنیسم جنبش نوین فکری غرب"، *روزنامه همشهری*، ۴ شهریور.
۵. علی زمانی، امیر عباس، (۱۳۷۵)، *زبان دین*، قم: دفتر تبلیغات.
۶. کرایپ، ران، (۱۳۷۸)، *نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر آگاه.
۷. لیوتار، ژان فرانسوا، (۱۳۸۱)، *وضعیت پسامدرن: گزارشی درباره دانش*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: گام نو، چاپ دوم.
۸. لیوتار، ژان فرانسوا، (بی تا)، "وضعیت پسامدرن"، ترجمه کامران ساسانی، مندرج در کتاب *از مدرنیسم تا پسامدرنیسم*، تهران.
۹. مادن، ساراپ، (۱۳۸۲)، *راهنمایی مقدماتی بر پساساختارگرایی و پسامدرنیسم*، ترجمه محمدرضا تاجیک، تهران: نشر نی.
۱۰. مکی، بریان، (۱۳۷۲)، *فیلسوف بزرگ*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی، به نقل از حقیقی، شاهرخ، (۱۳۷۹)، *گذار از مدرنیته: نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا*، تهران: نقش جهان.
۱۱. ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۱)، "پسامدرنیسم و میناگرایی"، *نشریه پارس نو*، تهران، ۲۰ اسفند.
۱۲. نوذری، حسینعلی، (۱۳۷۹)، *پسامدرنیته و پسامدرنیسم، تعاریف، نظریه‌ها و کاربردها*، مجموعه مقالات، چاپ اول، تهران: نقش جهان.
۱۳. نوذری، حسینعلی، (۱۳۷۹)، *نگاهی به زندگی و آرای فرانسوا لیوتار*، مجموعه مقالات، چاپ اول، تهران: نقش جهان.
۱۴. هولاپ، رابرت، (۱۳۷۸)، *یورگن هابرماس، نقد رد حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

15. Alston, William, (1964), *Philosophy of Language*, Prentice Hall.
- 16- Bloland, Harland, (1995), "Postmodernism and Higher Education", *Journal of Higher Education*, 66 (5).
17. Kuhn, T. S., (1970), *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: University of Chicago.
18. Lyotard, J. François, (1974), *The Postmodern Condition: A Report on Knowledge*. Tr. Brian Massumi, and Geoff Bennington: University of Minnesota Press.
19. Lyotard, J. François, (1989), "Universal History and Cultural Differences", In *The Lyotard Readers*, Oxford: Black Well.
20. Lyotard, J. François, "Interview", *Diacritic*, Vol: 14, No: 3.
21. Neumann, J. Von and Morgenstern, Oskar, (1989), *Theory of Games and Economic Behavior*.
22. Nicholson, Coral, (1989), "Postmodernism, Feminism, and Education the Need for Solidarity", *Education Theory*, 39 (3).
23. Wittgenstein, Ludwig, (1925), *Philosophical Investigation*, New York: Harcourt, Brace and World, Sec 23.